نگاه

علی احمدی فراهانی؛ تاریخ‌پژوه

روزهای اقامت رهبر فدائیان اسلام و یارانش در منزل آیت‌الله طالقانی، در آیینه روایت سیدمهدی طالقانی

واپسین فصل کرامات

آغازین روز از آذرماه هرسال، مصادف با سالروز دستگیری شهیدان سیدمجتبی نواب صفوی و سیدمحمد واحدی در منزل حمید ذوالقدر است. رهبر فدائیان اسلام و یارانش، در آغازین روزهای اختفای خویش، پس از مضروب‌ساختن حسین علاء، نخست روزهایی را در منزل زنده‌یاد آیت‌الله سیدمحمود طالقانی مخفی بودند. آنچه در پی می‌آید، شمه‌ای از خاطرات سیدمهدی طالقانی، فرزند آیت‌الله، از آن روزهاست. وی در ابتدا درباره نحوه اختفای شهید نواب صفوی و یارانش در منزلشان، چنین آورده است: «پاییز سال ۱۳۳۴، آقای مهدی عبد خدایی آمد به منزل ما. آن زمان بود که فدائیان اسلام، حسین علاء را زده بودند، ولی علاء جان به در برده بود. مرحوم پدرم از آقای عبدخدایی پرسید: چه شد؟ چه کردید؟ عبد خدایی گفت: نشد که کار تمام شود! در آنجا ایشان به پدرم گفت: آقای نواب پیغام داده، که ما می‌خواهیم به منزل شما بیاییم. در آن زمان هم پدرم، به‌شدت مورد تعقیب و مراقبت فرمانداری نظامی بود، چرا که با مرحوم نواب ارتباط خوبی داشت. پدر گفت: شما که می‌دانید خانه من در مظان است. عبدخدایی گفت: آقا گفتند که آسید محمود، خیلی مرد است، برو بگو ما داریم می‌آییم به خانه‌اش! پدر هم گفت: بسم‌الله بفرمایید و به استقبالشان هم رفتند. خلاصه ما دیدیم که ۵-۴نفر آمدند منزل ما که من قبلا آنها را جزو میهمانان پدر ندیده بودم! پدرم به من و بچه‌های دیگر و اهل خانه توصیه کردند که در این چند روز زیاد با همسایه‌ها رفت‌وآمد نکنید و فعلا بازی را کنار بگذارید. احساس کردیم که اینها میهمانان خاصی هستند و ما باید حواسمان جمع باشد. در چند روزی که مرحوم نواب در منزل ما بود، با ما صحبت می‌کرد و تعالیم مذهبی می‌داد. چون به هر حال ما مجبور بودیم در خانه بمانیم و همبازی هم نداشتیم و مرحوم نواب هم نمی‌توانست بیرون برود....»

دهه ۳۰، زنده‌یاد آیت‌الله سیدمحمود طالقانی

واقعیت این است زمانی که مرحوم نواب در منزل‌مان بود، به ما بسیار خوش گذشت. ایشان با مهر و محبت زیاد، با من صحبت می‌کرد. به من نماز خواندن را یاد داد. یادم هست که ایشان می‌گفت: هنگام نماز، باید اعمال را به این شکل انجام دهی و اگر ندهی، غلط است و... به هرحال حمد و سوره را با هم تمرین می‌کردیم و در آخر هم، یک پول بستنی به من می‌داد. من هم خیلی خوشحال می‌شدم که پول بستنی می‌گیرم و سعی می‌کردم درسم را خوب پس بدهم

فرزند آیت‌الله طالقانی درباره اثرات تربیتی دوران حضور شهید نواب صفوی در خانه پدری، چنین گفته است: «واقعیت این است زمانی که نواب منزل ما بود، خیلی به ما خوش گذشت. به هر حال ایشان با مهر و محبت زیاد، با من صحبت می‌کرد. به من نماز خواندن را یاد داد و این به‌خاطر عطوفت و مهربانی او بود. یادم هست که ایشان می‌گفت: باید هنگام نماز، اعمال را به این شکل انجام دهی و اگر ندهی، غلط است و... به هرحال حمد و سوره را با هم تمرین می‌کردیم و در آخر هم، یک پول بستنی به من می‌داد. من هم خیلی خوشحال می‌شدم که پول بستنی می‌گیرم و سعی می‌کردم درسم را خوب پس بدهم. خاطره‌ای که الان یادم آمد را عرض می‌کنم. شب اولی که مرحوم نواب به منزل ما آمد، موقع اذان صبح، در پشت‌بام خانه ما شروع به گفتن اذان کرد. مرحوم طالقانی سراسیمه بلند شدند و به آقای عبد خدایی گفتند که این سید دارد خودش را دستی دستی گیر می‌اندازد، همه دنبال او می‌گردند و حالا او در پشت‌بام با صدای بلند اذان می‌گوید؟ بعد مرحوم پدر به‌خاطر حفظ جان آنها، به آقای عبد خدایی می‌گوید: برو به ایشان بگو من راضی نیستم که اذان بگویید! وقتی آقای عبد خدایی به پشت‌بام رسید به مرحوم نواب گفت: سید راضی نیست که شما در خانه‌اش اذان بگویید و مرحوم نواب که ۴تا الله‌اکبر گفته بود، اذان را قطع کرد و پایین آمد. این نمادی از تشرع او بود. مادرم نقل می‌کرد که روز آخر، به مرحوم نواب گفتم: اجازه بدهید تا لباده‌تان را بشوییم. مرحوم نواب هم لباده خود را داد تا مادرم بشوید. عصر همان روز، مرحوم نواب و دوستانش یک مرتبه تصمیم می‌گیرند که خانه ما را ترک کنند. لباده خودش که خیس بود، لذا لباده مرحوم پدر را پوشید و رفت... .»

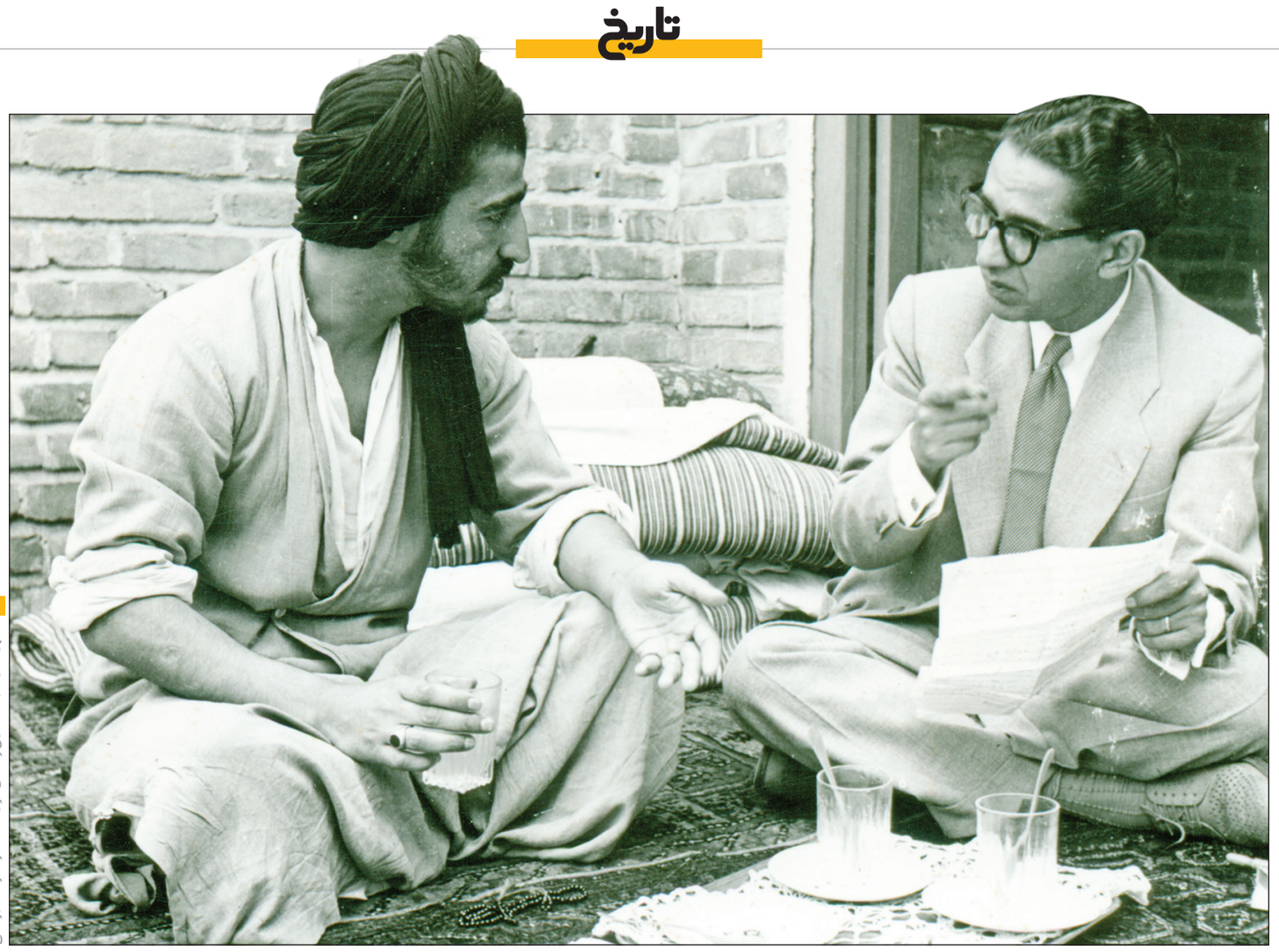

شهید سیدعبدالحسین واحدی در یک گفت‌وشنود مطبوعاتی

روایت گفت‌وگوی مرد شماره۲ با دکتر فاطمی

سرفصل‌هایی از حیات شهید سیدعبدالحسین واحدی، در آینه سه روایت

گزارش

احمد سینایی
روزنامه‌نگار

روزهای اکنون، تداعی‌گر سالروز شهادت سیدعبدالحسین واحدی مرد شماره ۲ فدائیان اسلام است. تاریخ مجاهدات این جمعیت، با نام آن روحانی دلیر گره خورده است و در جای‌جای آن، می‌توان از حق‌طلبی، ظلم‌ستیزی و پایمردی وی سراغ گرفت. در ۳روایت پی آمده، نزدیکان واحدی، از سیره و کارنامه‌اش خاطراتی شنیدنی گفته‌اند. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

روایت نخست
مدیریت فدائیان اسلام در شهر قم

اسدالله صفا، از اعضای قدیمی فدائیان اسلام و یاران شهید سیدمجتبی نواب‌صفوی است. وی از این رهگذر، با شهید سیدعبدالحسین واحدی نیز مراوده و صمیمیتی فراوان یافت و از بسا مسائل مربوط به وی آگاه شد. او در یادمان‌های پی آمده، به ۲برهه از نقش‌آفرینی آن روحانی مجاهد، در تاریخچه تشکل فوق آمده، اشارت برده است:

«برای نخستین بار، شهید سیدعبدالحسین واحدی را در خانه آیت‌الله کاشانی دیدم. البته خیلی به آنجا نمی‌آمد. سیدی به نام شمس قنات‌آبادی زیاد به آنجا می‌آمد که بعدها معلوم شد آدم درستی نیست. او در اکثر جلسات منزل آیت‌الله کاشانی بود. آقای واحدی خیلی پرهیجان و پرسوزوگداز بود. موقعی که فدائیان اسلام زیاد فعالیت داشتند، مدام با نشریات مصاحبه می‌کرد و سخنان قاطعی می‌گفت. خیلی بی‌باک، شجاع و دلاور بود. یک‌بار هم خبرنگاران را جمع و در مجلس سخنرانی کرد. قدرت روحی زیادی داشت و در غیاب مرحوم نواب، تشکیلات را اداره می‌کرد. به‌نظر من موقعی که در قم اقامت داشت، در جذب طلاب به افکار فدائیان اسلام، خیلی موفق بود. خیلی از طلاب طرفدار فدائیان اسلام بودند، از جمله آقایان: مروارید، شجونی، گلسرخی، هاشمی‌رفسنجانی، خلخالی، محلاتی، شبیری، حجتی‌کرمانی و خیلی‌های دیگر. از میان علما هم آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری و آیت‌الله سیدصدرالدین صدر که با آنها ارتباط علنی داشتند، اما مدرسین و علمایی مثل آیت‌الله کبیر، آیت‌الله مرعشی‌نجفی و دیگران هم به آنها علاقه‌مند بودند، منتها چون نمی‌خواستند با بیت آیت‌الله بروجردی اصطکاک پیدا کنند، علاقه‌شان را علنی نمی‌کردند! نهایتا عده‌ای نزد آیت‌الله بروجردی از آنها سعایت کردند و از ایشان خواستند مانع ادامه کار فدائیان‌اسلام شوند. البته در این زمینه گفتنی زیاد است که شاید گفتن همه آنها صلاح نباشد. خدا همه‌شان را رحمت کند. ماجرای دیگری که در فدائیان‌اسلام با شهید واحدی پیوند دارد، به کاندیداتوری شهید نواب صفوی از قم مرتبط است. بر سر اختلافی که در این ماجرا پیش آمد، ۱۷-۱۸ نفر بیرون رفتند، از جمله آقا سیدهاشم حسینی. داخل پرانتز برایتان خاطره‌ای نقل کنم. بعد از این ماجرا، دیداری بین آقای نواب و آقا سیدهاشم صورت گرفت و آسید هاشم طی آن خیلی به ایشان تندی کرد! آقای نواب پاسخ داد: تو ورقت برگشته است، دو روز شما را به امان خودتان رها کردم، از این‌رو به آن رو شدید! مگر خود شماها نبودید که گفتید: برو نمانینده شو؟ حالا چه شده است؟... به هرحال از همان‌جا بود که اختلاف در فدائیان‌اسلام شروع شد. البته من تا آخرش با آقای نواب بودم. شهید سیدعبدالحسین با این کاندیداتوری موافق بود. خیلی‌ها از دستش ناراحت و دلخور بودند. ریشه‌هایش هم معلوم بود. ولی سید با وجود ظاهر پرابهتی که داشت، بسیار هم مهربان بود. خود من یک‌بار با مادرم اوقات تلخی کردم و گذاشتم و از خانه بیرون آمدم! واحدی سعی کرد مرا به خانه برگرداند و آشتی بدهد ولی من زیر بار نرفتم! تا مدت‌ها با من قهر بود که تو به حرف سید اولاد پیغمبر(ص) اعتنا نکردی و رویم را زمین انداختی! آخر سر هم بالاخره راضی‌ام کرد و مرا به خانه‌مان برد و آشتی داد. آقای نواب هم با ما آمد....»

روایت دوم
گفت‌وگوی محرمانه دکتر فاطمی با سیدعبدالحسین واحدی در اتومبیل شخصی!

محمدمهدی عبدخدایی از معدود بازماندگان جمعیت فدائیان اسلام است که رازی مهم از زبان شهید سیدعبدالحسین واحدی درباره دکتر حسین فاطمی را فاش ساخته است. او روایت می‌کند که در سال ۱۳۳۱، طی ۲دیدار با واحدی، خواهان جلب‌حمایت فدائیان اسلام برای احراز مقام نخست‌وزیری بوده است. از این مهم نباید غفلت کرد که این ۲دیدار، پس از مضروب شدن وی توسط عبدخدایی و پیش از آزادی شهید نواب صفوی از زندان مصدق بوده است:

«در اواخر سال ۱۳۳۱ که بین دربار و دکتر مصدق اختلاف افتاد، هر دو طرف تلاش کردند که به نواب صفوی نزدیک بشوند! به همین جهت می‌بینیم که نواب صفوی در بهمن سال ۱۳۳۱ آزاد می‌شود. چرا آزاد می‌شود؟ این آزادی زمینه‌های قبلی داشته است. در این مقطع ۲ملاقات بین شهید سیدعبدالحسین واحدی و دکتر فاطمی -که بعد از مضروب شدنش وزیر خارجه شده- انجام گرفته است! پیش‌تر از آن نصرت‌الله قمی، دکتر زنگنه، وزیر فرهنگ رزم آرا را در دانشگاه مورد اصابت گلوله قرار می‌دهد. روزنامه‌ها نوشتند: دکتر زنگنه به وسیله یکی از فدائیان اسلام، به نام نصرت‌الله قمی ترور شد! در حالی که نصرت‌الله قمی، هیچ ارتباطی با فدائیان اسلام نداشته است. او دانشجوی دانشکده حقوق بود و عضو هیچ گروهی نبود. او در زندان قصر، با نواب صفوی آشنا و به او علاقه‌مند می‌شود. او وقتی در زندان قصر با نواب‌صفوی ملاقات می‌کند، اهل نماز و روزه می‌شود. چون دادگاه جناحی او را محکوم به اعدام کرده بوده، حکمش می‌رود به دیوان عالی کشور و دیوان عالی کشور هم آن حکم را تأیید می‌کند. در اینجا نواب صفوی به این فکر می‌افتد که از دولت برای نصرت‌الله قمی درخواست یک درجه تخفیف بکند! علاوه بر این به این فکر می‌کنند که دکتر فاطمی، با اینکه توسط فدائیان اسلام مضروب شده، نزدیک به دکتر مصدق و وزیر خارجه است و درخواستش موردقبول واقع می‌شود. مرحوم نواب صفوی نامه‌ای به دکتر فاطمی می‌نویسد که من امیدوارم یک روزی این سند پیدا بشود. در این نامه آمده است صرف‌نظر از رنج‌هایی که از شما برده‌ام و ناجوانمردی‌هایی که در جریان بعد از قتل رزم‌آرا انجام گرفته است، به‌خاطر اینکه نصرت‌الله قمی اعدام نشود این نامه را نوشتم و می‌خواهم که او اعدام نشود!... قرار می‌شود این نامه را به‌دست دکتر فاطمی بدهند و دکتر فاطمی در هیأت دولت آن را مطرح کند و رئیس دولت -که دکتر مصدق است- از شاه بخواهد که یک درجه تخفیف بدهد، چون فقط شاه می‌توانسته تخفیف بدهد. چون رفتن سیدعبدالحسین واحدی به وزارت خارجه ممکن نبود، نرفت. از سوی او تلفن می‌کنند به دکتر فاطمی که واحدی می‌خواهد شما را ببیند! او هم اظهار تمایل می‌کند. قرار می‌گذارند که واحدی با تاکسی بیاید جلوی بیمارستان بانک ملی. دکتر فاطمی هم گفته بود من ساعت ۴می‌روم به دیدن آیت‌الله کاشانی در بیمارستان، از بیمارستان که بیرون می‌آیم، در ماشین این ملاقات انجام بگیرد و چنین هم می‌شود (در آن روزها آیت‌الله کاشانی به‌دلیل بیماری در بیمارستان بانک ملی بستری بود.) مرحوم سیدعبدالحسین واحدی برای من تعریف کرد: من با تاکسی رفتم جلوی بیمارستان، هنوز دکتر فاطمی از بیمارستان بیرون نیامده بود. من تاکسی را نگه‌داشتم تا وقتی که دکتر فاطمی می‌آید بیرون از بیمارستان، مرا نبیند که کنار خیابان ایستاده‌ام! دکتر فاطمی از بیمارستان بیرون می‌آید، مرحوم واحدی هم از تاکسی پیاده می‌شود. دکتر فاطمی واحدی را می‌بیند، جلو می‌آید، دست می‌دهد و روبوسی می‌کنند! مرحوم واحدی می‌گفت: تا مرا دید می‌دانست که ما سیدها که به هم می‌رسیم، به هم پسرعمو خطاب می‌کنیم. گفت: پسرعمو، چرا دادی به من گلوله زدند، روده مرا سوراخ کردند؟ مرحوم واحدی می‌گوید: آن وظیفه شرعی بود، شما را محارب تشخیص دادیم، آن روزها تشخیص دادیم که شما رودرروی آرمان‌های اسلامی قرار گرفته‌اید، به تکلیف عمل کردیم! دکتر فاطمی تعارف می‌کند، واحدی توی ماشین او می‌نشیند. آن موقع ماشین‌های وزارتی، ماشین‌های بنزی بود که وسط ماشین ۲قسمت می‌شد. شیشه‌ای بود وسط ماشین، آن را می‌کشیدند بالا که راننده و محافظ، حرف اینها را نشنوند! در آنجا مرحوم واحدی به دکتر فاطمی می‌گوید: من واقعاً نمی‌خواستم با شما ملاقات کنم، اما برای نجات جان یک انسان، خودم را برای ملاقات با شما متقاعد کردم! چون در حکومت رزم‌آرا، ما افرادی را که در کابینه رزم‌آرا کار می‌کردند، همه‌شان را محارب می‌دانستیم. این آدم (نصرت‌الله قمی) درست است که از ما نبوده اما بالاخره یک کسی را کشته که آن آدم موافق سیاست‌های خارجی بوده و بنابراین دلمان نمی‌خواهد او اعدام بشود... دکتر فاطمی می‌گوید: اگر آقایان از من حمایت کنند که من رئیس دولت بشوم و دکتر مصدق در رهبری جریان باقی بماند ما آمادگی همه‌گونه همکاری را داریم! تلاش می‌کند که در آنجا موافقت شهید سیدعبدالحسین واحدی را به همکاری با کابینه دکتر مصدق جلب کند. این قبل از آزادی نواب صفوی است. ماشین دور تهران، توی خیابان‌های تهران، حرکت می‌کند. اینها صحبت می‌کنند تا اینکه ماشین می‌رود به خیابان کاخ که جلسه هیأت‌دولت بوده است. دکتر فاطمی دست واحدی را می‌گیرد تا ببرد توی جلسه هیأت‌دولت! مرحوم واحدی نمی‌رود و بقیه حرف‌هایشان به دیدار بعد موکول می‌شود. در ملاقات دوم، دکتر فاطمی با واحدی تماس می‌گیرد. این بار دیگر او تماس می‌گیرد. جلسه ملاقات هم باز در ماشین انجام می‌گیرد. مثل اینکه ماشین می‌آید میدان خراسان، واحدی هم از دولاب می‌آید میدان خراسان، سوار ماشین وزارت خارجه می‌شوند. مرحوم واحدی این‌بار می‌گوید: اگر قرار باشد توافقی کنیم، باید مکتوب باشد، مثل جریان رزم‌آرا غیرمکتوب نباشد، در آن صورت باز هم حرف‌ها به جایی نمی‌رسد، یعنی این توافق انجام نمی‌گیرد».

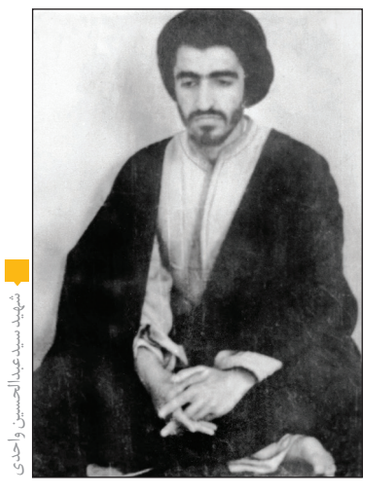

شهید سیدعبدالحسین واحدی

شهید سیدعبدالحسین واحدی خیلی پرهیجان و پرسوزوگداز بود. موقعی که فدائیان‌اسلام زیاد فعالیت داشتند، مدام با نشریات مصاحبه می‌کرد و سخنان قاطعی می‌گفت. خیلی بی‌باک، شجاع و دلاور بود. قدرت روحی زیادی داشت و در غیاب مرحوم نواب، تشکیلات را اداره می‌کرد. به‌نظر من موقعی هم که در قم اقامت داشت، در جذب طلاب به افکار فدائیان اسلام، خیلی موفق بود

روایت سوم
به بختیار نوشتیم برادر ما هرگز فرار نمی‌کند!

حجت‌الاسلام سیدجواد واحدی، تنها برادر بازمانده شهیدان سیدعبدالحسین و سیدمحمد واحدی است. او اگرچه در سنین پایین آنان را درک کرده اما خصال و ویژگی‌های ایشان را کاملا به‌خاطر می‌آورد و خاطرات مربوطه را بازمی‌گوید. وی درباره خصال و داستان شهادت مرد شماره۲ فدائیان اسلام، این گزارش را به تاریخ سپرده است:

«ایشان فوق‌العاده شجاع و خطیب درجه‌یکی بود و هر بار که سخنرانی می‌کرد، شور عجیبی در دل مخاطبان برپا می‌شد. یک‌بار هم در مسجد امام منبر رفت و طبق معمول آستین‌هایش را بالا زد و خطاب به رئیس شهربانی و سایر افسرانی که در آنجا حضور داشتند، گفت: اگر اختیار در دست من بود، می‌دادم رئیس شهربانی را جلوی در صحن بخوابانند و صد ضربه شلاق بزنند! سخنرانی ایشان در مسجد شاه در مورد رزم‌آرا هم که بسیار مشهور است. ایشان ۳ساعت درباره جنایات رژیم صحبت کرد و در آخر به رزم‌آرا هشدار داد که یا خودت برو یا ما تو را به درک می‌فرستیم! این سخنرانی باعث شد که مردم، شعرهای طنز زیادی درباره رزم‌آرا درست کنند. رزم‌آرا در ختم آیت‌الله فیض و به‌دست شهید خلیل طهماسبی ترور شد. اسم رزم‌آرا حاجعلی بود. مردم برایش شعر درست کرده بودند که

به علی گفت مادرش روزی
که برتس و به ختم فیض مرو
رفت و افتاد ناگهان دم حوض
بچه‌جان حرف مادرت بشنو!

اما در مورد رویداد شهادت اخوی، باید بگویم که در آن روزها به من خبر دادند که ایشان در مسافرخانه‌ای در قم است. صبح شنبه بود و من به آن مسافرخانه رفتم و بعد از ملاقات با ایشان، ماشینی تهیه کردم و ایشان با آن ماشین به طرف اهواز حرکت کرد. اگر اشتباه نکنم، ۱۴آذر بود. روز دوشنبه ۱۶آذر مجله ترقی نوشت که سیدعبدالحسین واحدی در تهران در زندان دوم زرهی زندانی است اما دو روز بعد، خبر شهادت ایشان را چاپ کرد و نوشت که حین فرار کشته شده است! کسانی که ایشان و شجاعتش را می‌شناختند، ابداً این خبر را باور نکردند. بعدها معلوم شد که تیمور بختیار به ایشان تیراندازی کرده و بعد هم وانمود کردند که موقع انتقال از اهواز به تهران و موقعی که قصد فرار داشته، کشته شده است! برادر بزرگ ما (برادر پدری)، تلگرافی زد و اعتراض کرد که چنین چیزی امکان ندارد و مجرمین فراری معمولاً از کمر به پایین زخمی می‌شوند، ولی برادر ما اینطور نبوده! در پی این اعتراض آمدند و ایشان را هم دستگیر کردند... »

خاطره‌نگاری تاریخی

شرق و غرب زاگرس

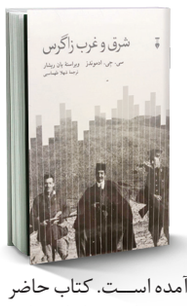

کتاب «شرق و غرب زاگرس» نوشته «سی. جِی. ادموندز» را شهلا طهماسبی به فارسی برگردانده و به تازگی از سوی نشر نو منتشر شده است. ادموندز برای بسیاری از پژوهشگران تاریخ ایران یک افسر ناشناخته بریتانیایی است که نامش در کتاب‌شناسی‌های مربوط به کردستان و لرستان آمده است. کتاب حاضر دیدگاهی همه‌جانبه ارائه می‌دهد درباره بریتانیایی‌ها در ایران، فارغ از نقش‌شان در ترتیب‌دادن وقایع اسفند۱۲۹۹. سرگرد سی. جِی. ادموندز (۱۹۷۹-۱۸۸۹) در دانشگاه کمبریج، عربی و ترکی و فارسی آموخت و وارد سرویس کنسولی بریتانیا شد. پس از خدمت در سمت‌های مهم در ایران و عراق بین سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۷، در مرکز «مطالعات ایرانی» دانشگاه لندن به تدریس زبان کردی پرداخت. در نشریات شرق‌شناسی مقالات متعدد به چاپ رساند و با همکاری توفیق وهبی فرهنگ کردی-انگلیسی تألیف کرد. خاطرات خود از عراق (۱۹۲۵-۱۹۱۹) را در کردها، ترک، عرب‌ها: سیاست سفر و پژوهش در شمال شرقی عراق به چاپ رساند. اما خاطرات او از ایران چاپ‌نشده مانده بود. ادموندز در بوشهر افسر کنسول بود و در جنگ جهانی اول در نبردهای بریتانیا در بین‌النهرین شرکت داشت. در لرستان با سمت افسر سیاسی در تشکیلات امنیتی میدان‌های نفتی مشغول به کار شد و پس از پایان جنگ به شمال ایران اعزام شد و شاهد بلاواسطه غائله جنگل و کودتای ۱۹۲۱/۱۲۹۹ بود.
نشر نو به تازگی این کتاب ۵۱۹صفحه‌ای را به بهای ۳۲۰هزار تومان منتشر کرده است.

تاریخ ایران

در آخرین روزهای رضا شاه

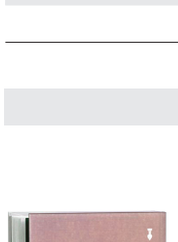

کتاب «در آخرین روزهای رضاشاه» با زیرعنوان «تهاجم روس و انگلیس به ایران در شهریور ۱۳۲۰» نوشته «ریچارد ا. استوارت» را عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات به فارسی برگردانده‌اند و به تازگی از سوی نشر نو منتشر شده است. این کتاب ترسیم‌کننده مجموعه رخدادهای شگفتی است که در نهایت به درگیری عمیق آمریکا در امور ایران منتهی می‌شود. آغاز روایت، مرور سریع فراز و نشیب رقابت‌های بریتانیا و روسیه است بر سر ایران، از دوران پتر کبیر تا جنگ جهانی دوم. اواخر سال ۱۹۴۱ متفقین در تمامی جبهه‌ها مقهور نیروهای محور شده بودند. از این رو، بریتانیا و شوروی برای ممانعت از پیروزی آلمان، ستیز بر سر کنترل خلیج‌فارس را به تعلیق درآوردند و مشترکا به ایران بی‌طرف یورش بردند. درنتیجه رضاشاه خلع شد، منابع حیاتی نفت در خلیج‌فارس محفوظ ماند و راهی اساسی گشوده شد برای انتقال کمک‌های نظامی به شوروی تحت محاصره. ریچارد ا.استوارت همچنین چگونگی انتقال تاج و تخت به محمدرضا شاه را شرح می‌دهد و وقایعی را که سر آخر به تقابل آمریکا و شوروی در ایران انجامید. این اثر مستند پرسش‌های حقوقی و اخلاقی مهمی را طرح می‌کند در مورد اقدامات متفقین و سرنوشت کشوری که در یک بازی ژئوپلیتیک عظیم گرفتار شد.
نشر نو اخیرا کتاب در آخرین روزهای رضا شاه را در ۴۵۷صفحه، به بهای ۲۷۰هزار تومان منتشر کرده است.

تاریخ فلسفه

فلسفه سیاسی

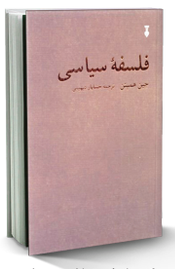

کتاب «فلسفه سیاسی» نوشته «جین همپتن» را خشایار دیهیمی به فارسی برگردانده و از سوی نشر نو به تازگی منتشر شده است. این کتاب با نگاهی به مفاهیم اساسی در فلسفه سیاسی (آزادی، برابری، قدرت، دمکراسی، حقوق، دولت و تعهدات سیاسی) و سپس نگاهی به راه‌هایی که فیلسوفان سیاسی از آن طریق از این مفاهیم اساسی برای مقابله با طیفی از مسائل سیاسی هنجاری مانند اینکه آیا دولت مسئولیت کاهش نابرابری‌ها را برعهده دارد و دولت‌های لیبرال و دمکرات چه منافعی را باید در باورهای فرهنگی یا مذهبی شهروندان داشته باشند، استفاده کرده‌اند. فلسفه سیاسی یا نظریه سیاسی، مطالعه فلسفی حکومت است که به پرسش‌هایی درباره ماهیت، دامنه و مشروعیت کارگزاران و نهادهای عمومی و روابط بین آنها می‌پردازد. موضوعات آن شامل سیاست، آزادی، عدالت، مالکیت، حقوق، قانون و اجرای قوانین توسط قدرت است. جین همپتن، یکی از فیلسوفان سیاسی مطرح معاصر است. او که استاد فلسفه دانشگاه آریزونا بود، در سال ۱۹۹۶ به‌طور ناگهانی در ۴۱سالگی درگذشت. از او کتاب‌ها و مقالات ارزشمندی در زمینه فلسفه سیاسی به‌خصوص مسئله «قرارداد اجتماعی» و «رضایت» برجای مانده است، از جمله کتاب هابز و قرارداد اجتماعی و نیز مقالاتی درباره تاریخ اندیشه‌های سیاسی، اخلاق، فلسفه حقوق، نظریه انتخاب عقلانی و نظریات فمینیستی.
نشر نو به تازگی «فلسفه سیاسی» نوشته جین همپتن را در ۵۱۰صفحه، به بهای ۲۲۰هزار تومان منتشر کرده است.